

بیان بن سماعن و بیانیه*

نویسنده: ویلیام تاکر** - مترجم: مصطفی صادقی***

چکیده

بیان بن سماعن که فرقه بیانیه به او نسبت دارد، از نظر نویسنده این مقاله آغازگر چند مسئله قابل تأمل می‌باشد، از جمله؛ اولین کسی است که در موضوع ذات خدا ادعاهای شگفتی کرد و معتقد به دو خدا بود. اولین غیرهاشمی است که ادعای امامت کرد، چنان که اولین مدعی نبوت در شیعه بود. نویسنده همچنین رشته‌های غیر اسلامی و گنوسی باورهای بیان را بررسی می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

واژه‌های کلیدی: بیان بن سماعن، بیانیه، غلو، تفسیر نمادین، اسم اعظم.

تاریخ تأیید: ۸۶/۰۸/۱۱

* تاریخ دریافت: ۸۶/۰۶/۱۴

**William F. Tucher

*** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ تشیع، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران.

سخن مترجم

در تاریخ اسلام، فرقه‌های زیادی سر برآورده و پس از مدتی از بین رفته‌اند و اکنون طرفداری ندارند. از جمله آنها - که جزء فرق شیعه به شمار می‌آیند - «بیانیه» طرفداران بیان بن سمان‌اند. این گروه در اواخر دوره بنی‌امیه و در عهد امام باقر علیه السلام ظهور کرد و در سال ۱۱۹ق به دست خالد قسری، حاکم کوفه، سرکوب و رهبر آن اعدام شد. موضع شیعه در برابر این فرقه منفی است، زیرا افکار تند و غالیانه‌ای داشتند و به شدت مورد مخالفت ائمه شیعه قرار گرفتند. روایتی از امام باقر علیه السلام وجود دارد که بیان را لعن کرده و فرموده است: او بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام دروغ می‌بست.^۱ در منابع شیعه بیشتر درباره مغیره بن سعید و مخالفت ائمه با او سخن به میان آمده است. بررسی افکار و اندیشه‌های این فرقه‌ها و بانیان آنها، به خصوص که منتسب به شیعه‌اند، ضروری به نظر می‌رسد. با این هدف که نشان داده شود افکار آنان به شیعه ربطی ندارد، بزرگان شیعه امامیه با چنین اندیشه‌ها و باورهای مخالف‌اند. در نوشته حاضر به این بحث پرداخته شده و نویسنده به بازکاوی عقائد بیان و منشا آنها پرداخته است. خلاصه کلام وی آن است که بسیاری از ادعاها و اندیشه‌های بیان منشا غیراسلامی دارد.

این مقاله با عنوان

Bayan B. Sam'an and the Bayaniyya: Shi'ite extremists of Umayyad Iraq

در شماره ۶۵ مجله Muslim world (جهان اسلام) در سال ۱۹۷۵ منتشر شده است. هر چند سالهای زیادی از انتشار آن می‌گذرد، لیکن تحلیل ارائه شده در آن همچنان قابل توجه است. ویلیام تاکر نویسنده مقاله، استاد در بخش تاریخ دانشگاه آرکانزاس است. تخصص او تاریخ تشیع و اسلام در قرون میانه است. فهرستی از مقالات او به شرح زیر است:

Natural disasters and the peasantry in Mamluk Egypt, Journal of the Economic and Social History of the Orient pp.215-224;

idem, 'Abd Allah ibn Mu'awiya and the Janahiyya: rebels and ideologues of the late Umayyad period, Studia Islamica, 51 (1980) pp.39-57;

idem, Rebels and gnostics: al-Mugira ibn Sa'id and the Mugiriyya Arabica, 22 (1975) pp.33-47.

با آنکه محقق و نویسنده این مقاله، منابع نسبتاً متنوعی را ملاحظه کرده است، لیکن باز هم از برخی منابع کهن غفلت کرده و گزارشی را که می‌توانست از کتابی چون *انساب الاشراف* بلاذری بیاورد به منابع متأخر ارجاع داده است. وی همچنین از کتب شیعه و نظرات آنان در مورد غالیانی چون بیان و مغیره کمتر استفاده کرده است.

مترجم بر آن بوده تا به منابع مؤلف مراجعه کند و به چایی که خود دیده ارجاع نماید. بنابراین، در ارجاعات مقاله تغییراتی به وجود آمده و نکاتی بر آن افزوده یا کاسته شده است. به عبارت دیگر، باورقیهای مقاله تا حدودی دربردارنده نقد آن نیز هست.

در فاصله شکست قیام مختار بن ابی عبید تا سقوط بنی‌امیه در سال ۱۳۲ق سلسله قیامهایی از سوی شیعیان در عراق رخ داد که نابسامانیهای عمومی و سرانجام سقوط خاندان اموی را در پی داشت. وقوع مکرر این قیامهای مذهبی - سیاسی به همراه دیگر عوامل، سبب از بین رفتن قدرت حاکمان شام شد و روند حرکت عباسیان را سرعت بخشید. علاوه بر تأثیر سیاسی این

طرح

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۱۲۶

فعاليتها، رهبران قيامها و پیروانشان از لحاظ عقايد و رفتارهای مذهبی اهميت دارند، زیرا بسیاری از آنها در آموزه‌های شیعیان معتدل و غالی تأثیرگذار بودند. با وجود اهميت آشکار کلامی و ایدئولوژیک این گروه‌های انقلابی، مورخان تا حد زیادی جایگاه آنان را در تاریخ اسلام نادیده گرفته‌اند. به منظور جبران این غفلت، مناسب است به بررسی یکی از این فرقه‌ها با عنوان بیانیه و رهبر آنان بیان بن سمان پردازیم.

بیان بن سمان از نژاد عرب بود. برخی منابع از او با عنوان تمیمی یاد کرده‌اند.^۲ اما شواهد محکمی وجود دارد که او ارتباطی با این قبیله نداشته است. آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که وی از قبیله بنونهد،^۳ یکی از قبایل جنوب عربستان [يمن] بود که نقش مهمی در قیام مختار در کوفه ایفا کردند. از آنجا که او اهل کوفه بود^۴ و به نقلی در آنجا با کاهفروشی روزگار می‌گذراند،^۵ می‌توان حدس زد که او هیچ‌گاه عضو تشکیلات سیاسی یا مذهبی کوفه نبوده است.

مطابق برخی گزارش‌ها، بیان زمانی پیرو شخصی به نام حمزه بن عماره بود. حمزه که هوادار گروهی با عنوان کربیه یا کربیه بود، ادعا کرد محمد بن حنفیه (کسی که مختار او را امام مهدی دانسته بود) خداست و خودش پیامبر است. حمزه که متهم بود با دختر خود ازدواج کرده است، عمل خود را با این ادعا توجیه کرد که هر کس امام خود را بشناسد می‌تواند هر کار را که خواست انجام دهد.^۶ اینکه حمزه، محمد بن حنفیه را احترام کند، امر موجهی است، اما اینکه ابن حنفیه را خدا بداند و با دختر خویش ازدواج کند، ممکن است نمونه‌ای از اخبار تحریف شده به قصد بی‌اعتبار کردن غالیان باشد. از طرفی اتحاد و همراهی بیان بن سمان با حمزه مشکوک است، زیرا وی بر خلاف حمزه و کربیه، رهبری ابوهاشم فرزند محمد حنفیه را به رسمیت شناخت. بنا به نقل رازی، بیان جادوگری می‌کرد.^۷ با اینکه این خبر به وسیله دیگر منابع تأیید نمی‌شود، به آن دلیل نمی‌توان آن را کنار گذاشت. زیرا معروف است که بیان با تأمل در اسم اعظم خدا و نیرویی که از شناخت آن به دست می‌آید، سر و کار داشت؛ کاری که در قرون اولیه جهان اسلام میان ساحران رایج بود. از طرفی مسلم است که مغیره بن سعید، همدست بیان، در برابر امویان به کارهای جادوگرانه شهرت داشت.

در سال ۱۱۹ بیان و مغیره بعد از اینکه نیروهای خود را متحد ساختند، بر ضد خالد بن عبدالله قسری، حاکم بنی‌امیه در عراق، قیام کردند. شورش به سرعت سرکوب شد و رهبران و پیروان آنان اعدام شدند. ابن حزم گزارش می‌کند که بیان و مغیره در یک روز اعدام شدند.^۸ اما از کتاب *العیون و الحدائق* استفاده می‌شود که قیام بیان و مرگ او پیش از قیام و اعدام مغیره بوده است.^۹ در هر صورت، بیشتر منابع اولیه به روشنی نشان می‌دهند که بیان و مغیره در رهبری قیام سهیم بوده‌اند و مرگ آن دو در یک زمان روی داده است. اشعار بدگویانه‌ای که طبری ثبت کرده

است،^{۱۰} ترس خالد از خبر قیام را نشان می‌دهد. این اشعار همچنین حکومت بزرگ بنی‌امیه را دستمایه استهزا قرار داد و بازتاب دشمنی مردم عراق نسبت به خالد به دلیل خدمت وفادارانه به بنی‌امیه بود.

متأسفانه آگاهیهای ما درباره ترکیب پیروان بیان اندک است. به احتمال زیاد موالی به این جریان کشیده شده‌اند چون آنان شامل گروهی بودند که به وسیله مغیره رهبری می‌شد. ممکن است گفته شود که چون بیان و مغیره در قیام سال ۱۱۹ همدست بوده‌اند، قیام‌کنندگان دو گروه با هم خلط شده‌اند. نشانه و دلیلی بر هویت نژادی موالی که در این قیام حضور داشته‌اند، وجود ندارد. شاید آنها ایرانی بوده‌اند یا با توجه به محل آنان، ممکن است متعلق به جمعیت بومی آرامیهای عراق بوده باشند.^{۱۱}

متأسفانه منابع مدرکی برای دخالت عربها در گروهی که بیان را به رسمیت شناخت، ارائه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد عربهای قبایل کنده، بجیل و عجل، با فرقه طرفدار مغیره ارتباط داشته‌اند، همان گونه که ممکن است تصور شود حزب و گروه بیان، مشتمل بر افرادی از این قبایل بوده‌اند، یا ممکن است اعضای قبیله بیان (بنو نهد) هم بوده باشند. در هر صورت، همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، شاهی برای تأیید این نظریات وجود ندارد.

ویژگی مطالب مربوط به فرقه‌های اسلامی در منابع، کار تعیین هویت آنان را بسیار مشکل کرده است. علاوه بر تحریف و گاه جعل آشکار، یکی از عیوب بزرگ منابع آن است که نویسندگان آنها به درستی نشان نداده‌اند عقاید یک فرقه تا چه اندازه منسوب به رهبر آن بوده و از سوی او تدوین شده است. مثلاً برخی روایات عقایدی را به فرقه معینی نسبت می‌دهند که بعد از مرگ بنیانگذار یا رهبر آن فرقه به وجود آمده یا گسترش یافته است. این مشکل از این حقیقت سرچشمه گرفته که فرقه‌نگاران، تکامل یا تغییر عقیده فرقه‌ها را نشان نمی‌دهند [و فراز و نشیب تاریخی آن را ثبت نکرده‌اند]. معمولاً این آثار تنها این خبر را در بردارند که پیروان فردی ادعا می‌کنند او (رئیس فرقه) عقیده خاصی را تعلیم می‌داد. بدیهی است اطمینانی وجود ندارد که رهبر در حقیقت پایه‌گذار یا طرفدار عقیده‌ای باشد که در آن آثار اشاره شده است. با توجه به چنین محدودیتهایی به نظر می‌رسد تنها رویکرد ممکن این باشد که گفته شود عقاید هر فرقه با عقاید رهبر آن یکی است مگر دلیلی بر خلاف آن باشد.

از بررسی همه منابع روشن می‌شود که اساس تعلیمات بیان و بیانیه، امامت ابوهاشم فرزند محمد حنفیه بود. در مجموع نوعی پیوند میان حرکت بیان و قیام مختار- که ابن حنفیه را به رسمیت شناخت- آشکار است. تنها سندی که بیان را به فرد دیگری از خاندان علی علیه السلام پیوند می‌دهد، گزارشی است که بیان را حامی محمد بن عبدالله بن حسن مشهور به نفس زکیه معرفی

طالع

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

می‌کند.^{۱۲} محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم در برابر دومین خلیفه عباسی، ابوجعفر منصور، قیام کردند و به دست او در سال ۱۴۵ کشته شدند. اما این گزارش کاملاً نادرست است و به نظر می‌رسد بیان با مغیره‌ای که هوادار امامت نفس زکیه بوده است خلط شده‌اند.

درباره چگونگی ارتباط بیانیه با ابوهاشم نظرات مختلفی وجود دارد. برخی نویسندگان مدعی‌اند که این فرقه معتقدند ابوهاشم خدای مجسم است و ظاهراً این مقام الهی را از پدرش این‌حنفیه - که در مورد او نیز چنین گفته شده - ارث برده است.^{۱۳} بررسی دقیق همه اسناد نشان می‌دهد که بیانیه در حقیقت چنین دیدگاهی نداشته‌اند. ممکن است آنها اعتقاد داشته‌اند ابوهاشم دارای نشانه حکمت الهی یا الوهیت بوده است که هرگز با عقیده تجسم متوالی، یکی نیست. این دیدگاه در شیعیان غالی تنها در میان پیروان قیام ضد اموی عبدالله بن معاویه (م ۱۲۹ یا ۱۳۰ ق)^{۱۴} ظاهر شد.

تردیدی نیست که بیانیه اعتقاد داشتند ابوهاشم دارای موهبت پیامبری، با همه لوازمی است که این پدیده (نبوت) در اندیشه اسلامی دارد. نویختی خبر مهمی درباره ادعاهای بیانیه نسبت به ابوهاشم ارائه می‌دهد. او می‌گوید آنان انتظار می‌کشیدند ابوهاشم به عنوان مهدی به دنیا برگردد.^{۱۵} چنین دیدگاهی معقول به نظر می‌رسد، زیرا انتظار مهدی جزء مکمل عقاید دینی فرق شیعه شده بود که در وقت قیام مختار در کوفه ظاهر شده بود.^{۱۶} برای بیانیه مانند گروه‌های پیش از آنان، مهدی فردی است که در زمین آشکار خواهد شد تا بی‌عدالتی و ظلم را از بین ببرد. مهم‌ترین ادعای بیان درباره ابوهاشم مربوط به نقش رهبری‌اش در نهضت بود که می‌گفت ابوهاشم او را به عنوان جانشین خود برای امامت تعیین کرده است.^{۱۷} اگر دلیل وی فقط این باشد که ابوهاشم رهبری نهضت را در حمیمه^{۱۸} به عباسیان واگذار کرد، چنین ادعایی فریبنده خواهد بود.

ادعاهای بیان محدود به امامت نمی‌شد، بلکه این فرضیه وجود دارد که او ادعای نبوت داشت و موهبت نبوت خود را به ابوهاشم نسبت می‌داد.^{۱۹} بنا به روایتی بیان بن سمان از امام محمد باقر علیه السلام خواست پیامبری‌اش را به رسمیت شناسد، ولی امام فرستاده را مجبور کرد پیام را قطعه قطعه کرده و بخورد.^{۲۰} ادعای پیامبری بیان مستلزم اعتقاد و تأکید بر تداوم نبوت است که به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی از تحریف یا تغییر تعالیم اسلامی نشأت گرفته است.

جالب توجه است به اعتقاد مشابهی در ادیان خاور نزدیک همزمان با بیان و پیروانش اشاره شود و آن اعتقاد به توالی نبوت در بین مانویه بود که در عراق آن دوره حضور داشتند. مانی به توالی پیامبران معتقد بود و ادعا می‌کرد که خود آخرین آنهاست.^{۲۱} توالی نبوت همچنین در میان آموزه‌های گنوسیان شکل گرفته که آنها هم در حقیقت از مانویت گرفته‌اند. همچنین فرقه‌ای

یهودی و ایرانی با عنوان عیسوی که به خاطر بنیانگذار و رهبرش اسحاق بن یعقوب عبادیا ابوعیسی اصفهانی نام گرفت و در زمان عبدالملک بن مروان (۷۰۵-۶۸۵) فعالیت می کرد، به تداوم نبوت اعتقاد داشت. گزارشها نشان می دهد که این فرقه ها معتقدند پیش از آمدن مسیح موعود پنج پیام آور می آیند که آخرین آنها عیسی رهبر این فرقه است. جالب توجه است که این فرقه، حضرت عیسی و حضرت محمد ﷺ را تصدیق می کنند.

بنابراین، اعتقاد به تداوم نبوت در عراق و ایران زمان بیان شناخته شده بود. اما به نظر نمی رسد بیان بن سمان این عقیده را از تعالیم غیراسلامی گرفته باشد. توضیح آنکه حضرت محمد ﷺ درباره پیامبرانی که پیش از او به سوی بشر فرستاده شده بودند سخن گفته بود. قرآن نیز به نام ۲۸ پیامبر اشاره دارد. ممکن است نظریه تداوم نبوت با تحریف یا جعل در آموزه های دینی ایجاد شده باشد و بیان به دلیل ملاحظات سیاسی تقریباً آشکار چنین کرده است. تعدادی از منابع این گفته را در بر دارند که بیان ادعای خدایی داشته یا به هر صورت این ادعا درباره او جعل شده است.

بنا به برخی منابع بیان چنین اعتقاد داشت که روح خدا در پیامبران و ائمه حلول کرده، به این نحو که به علی علیه السلام رسیده و از او به محمد بن حنفیه، به ابوهاشم و از او به بیان منتقل شده است.^{۲۲} بیان اعتقاد داشت که روح خداوند به وی منتقل شده و در او حلول کرده است.^{۲۳} از سوی دیگر، ابن اثیر در تاریخش توضیح می دهد که بیان معتقد به الوهیت علی، حسن، حسین علیه السلام، ابن حنفیه و ابوهاشم بود، با این حال درباره ادعای بیان نسبت به الوهیت خودش سخنی نگفته و فقط می نویسد: بیان ادعای نبوت داشت.^{۲۴} در عین حال، شهرستانی و ذهبی روایت می کنند که بخشی از الوهیت ابوهاشم به بیان منتقل شده است.^{۲۵}

برای حل این گزارشهای متناقض باید توجه داشت که اولاً، همه اخبار دلالت دارد که بیان فقط ادعای نبوت داشت. ثانیاً، فضای تعالیم اسلامی نشان می دهد که ادعای نبوت با تجسیم سازگار نیست. نکته ای که شاهد و دلیل خوبی بر این نظریه است (که بیان به جای الوهیت، پیامبری را برگزید) تفسیر او از آیه ۱۳۸ سوره آل عمران: «هنا بیان للناس» است. بیان بن سمان می گفت واژه بیان در آیه به او اشاره دارد،^{۲۶} مقصود او در اینجا حمایت از ادعای پیامبری خود است. نکته جالب تر در اینجا روش تفسیری است که رهبر یک فرقه آن را به کار می گیرد. آیا باید این روش تفسیر را تحت اللفظی دانست یا نمادین؟ به نظر می رسد بهتر آن است که این تفسیر را شکل تقریباً ناقصی از تفسیر نمادین به شمار آوریم. این روش گر چه تدریجاً سفسطه آمیز شد، بخش مهمی از عقاید و رفتار شیعه غالی گردید. ممکن است نظام توسعه یافته تفسیر نمادین قرآن، همانی باشد که نزد اسماعیلیه است.^{۲۷}

یکی از مشهورترین تعلیمات مربوط به بیان این عقیده است که خدا در شکل انسانی است که نهایتاً همه چیز جز صورت (وجه) او ناپیدا و نابود خواهد شد.^{۲۸} به علاوه گزارش شده است که وی می‌گفت: خدا در صورت یک انسان نورانی است.^{۲۹} اما این گفته را نمی‌توان با اطمینان پذیرفت. در واقع تصور خدا به عنوان یک انسان نورانی بهتر است به مغیره بن سعید نسبت داده شود. منابعی که این عقیده را از میان آموزه‌های بیان در بردارند به صورت خیلی مختصر آن را بیان می‌کنند، ولی آن را توضیح نمی‌دهند یا آن را به صورتی مبهم بیان کرده‌اند. چنان که مطلب در مورد بخشهایی که به مغیره یا پیروانش اختصاص دارد نیز همین گونه است. در نتیجه ممکن است گفته شود که اندیشه انسان نورانی به اشتباه به بیان نسبت داده شده است و نباید میان تعلیمات مغیره و بیان خلط کرد. این اعتقاد که خدا کاملاً ناپدید می‌شود به استثنای صورتش، ظاهراً به وسیله عبارتی از قرآن به فکر بیان خطور کرده است؛ آیه ۸۸ سوره قصص: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ همه چیز نابود می‌شود مگر وجه خدا.» و آیات ۲۵ و ۲۶ سوره الرحمن: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبِئْسَ وَجْهٌ رِيكٍ؛ هر که بر روی زمین است می‌میرد و صورت خداوند باقی است.»^{۳۰} در اینجا انسان بار دیگر با تعمق بر عبارات قرآن مواجه می‌شود اگر چه در این مورد به لفظ بیشتر توجه شده است.

نظریه دیگری که به بیان نسبت داده می‌شود اعتقاد به دو خداست: یکی در آسمان و دیگری در زمین. او ادعا می‌کند که خدای آسمان بزرگ‌تر از خدای زمین است.^{۳۱} احتمالاً سرچشمه چنین باوری باید در خارج از اسلام جست‌وجو شود. یکی از محققان ادعا کرده است که خاستگاه این عقیده تمایل گنوسی میان خدا و لوگوسی است که از او صادر شده است. عقیده مشابهی به متفکر گنوسی «مارکیون»، اهل سینوپ، نسبت داده می‌شود. به اعتقاد او دو خدا وجود دارد: یکی از آنها برتر است و دیگری که همان خدای خالق در عهد عتیق است پایین‌تر به نظر می‌رسد. به عقیده او خدای مافوق باید به عنوان نجات‌بخش بشر در نظر گرفته شود.^{۳۲}

آیا بیان از تعلیمات مارکیون آگاه بوده است؟ ممکن است به رغم سکوت منابع در اشاره به آن، چنین مطلبی گفته شود. مطمئناً نظریه مارکیون در شرق به خصوص در عربستان، شام، ارمنستان و ایران قبل از اسلام منتشر و شایع بود. اگر چه این آموزه‌ها به وسیله کنستانتین کبیر ممنوع شد، ولی به حیات خود ادامه داد و نقش مهمی در بخشهای خاصی از مسیحیت شرقی داشت. این‌ندیم از وجود پیروان مارکیون (مرقس) در خراسان خبر داده^{۳۳} که احتمالاً مربوط به زمان خودش یعنی قرن چهارم هجری است. بنابراین، اعتقاد به دو خدا (یکی برتر و دیگری پایین‌تر) منشائی غیراسلامی دارد.

یکی دیگر از آموزه‌های بیان که ممکن است از منابع غیراسلامی اخذ شده باشد، ادعای دانش اسم اعظم خدا و در نتیجه داشتن قدرت خارق‌العاده است. ابن‌سمعان ادعا کرد به وسیله دانستن اسم اعظم توانسته است سیاره ناهید را بخواند و پاسخ بگیرد.^{۳۴} آلفرد گیوم بر آن است که اعتقاد به دست آوردن قدرتهای ویژه به وسیله دانستن و استفاده از اسم سری یا اسم اعظم در خاور نزدیک، پیشینه‌ای هزار ساله دارد. بر اساس این نظریه هر کس نام شخصی را بداند، نسبت به او قدرتی پیدا می‌کند.^{۳۵} داستانی از مصر باستان می‌تواند دلیل و شاهی بر قدمت طولانی این مفهوم باشد. چنان که ایزیس پس از آنکه اسم اعظم و سری پسر خورشید یعنی Ra را دانست، قدرتی نسبت به او پیدا کرد.

گونه‌ای از اعتقاد به اسم اعظم در میان یهود نیز یافت می‌شود. معادل یهودی اسم اعظم Shem ha-Mephorash یعنی «نام نگفتنی» است که موضوع تأملات ساحرانه بوده است. در مورد اسم اعظم چنین تصور شده که قدرتی فوق‌العاده دارد و بنابراین به عنوان فرمول جادویی به کار می‌رود.

طبر

تأمل درباره اسم اعظم جنبه مهمی از عرفان مرکابای یهودی است. در این باره مراسمی وجود دارد که در آن جادوگر به وسیله آغشتن خود به اسم اعظم یعنی پوشاندن لباس مخصوصی که آن اسم در آن بافته شده، قدرتی ویژه می‌یابد. گفته می‌شود فرقه‌های مزدکی در ایران ساسانی در موضوع قدرت اسم اعظم اندیشه‌هایی داشته‌اند. شهرستانی در تحقیقاتش درباره فرق اسلامی و غیراسلامی گزارش می‌کند که مزدکیان معتقدند هر کس اسم اعظم را بداند، سرِ اعظم (راز نهایی) را خواهد دانست. ممکن است بیان آموزه‌های مزدکیان را فرا گرفته باشد، زیرا این فرقه در ایران در مناطق همسایه عراق از قرن چهارم تا ششم حضور داشته است. البته این ارتباط قابل اثبات نیست. آنچه یقینی است اینکه سو استفاده از اسم اعظم خدا از زمانهای قدیم تا سده پیش نزد جادوگران خاور نزدیک معمول بوده است. از طرفی گفته شد که احتمالاً بیان بن‌سمعان سحر و جادو را به کار گرفته باشد. یقیناً درباره شریک او مغیره بن سعید گفته شده که در این باره علم و مهارت داشته و توانسته است بیان را به استفاده ساحرانه از اسم اعظم برانگیزد.

سال هفتم - شماره ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

۱۳۲

ابن‌قتیبیه که یکی از مؤلفان مشهور در اوایل دوره عباسیان است می‌گوید بیان بن‌سمعان اولین کسی بود که درباره مخلوق بودن قرآن سخن گفت.^{۳۶} به نظر می‌رسد این اتهام که در هیچ منبع دیگری وجود ندارد به وسیله ابن نویسنده ساخته شده باشد. کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند می‌دانند که نظریه مخلوق بودن قرآن یکی از عقاید اصلی معتزله بود. کلام معتزلی ایدئولوژی رسمی و مصوب از زمان حکومت مأمون (۱۹۸ق) تا خلافت متوکل (۲۳۲ق) بوده است. ابن‌قتیبیه یک مسلمان سنی و متمایل به متوکل است و این خلیفه، خود را برای برگرداندن

سلطه اهل سنت در قلمرو اسلامی وقف کرده بود. او می‌خواست از تخصص ادبی ابن قتیبه در مبارزه مذهبی خود بهره ببرد. به این دلیل ممکن است حدس بزنیم قصد ابن قتیبه در نسبت دادن منشأ این نظریه معتزلی به بیان، تلاشی برای ایجاد ارتباط میان معتزله و شیعیان بدعتگذار و به این ترتیب بی‌اعتبار کردن تشیع بوده است.

تعداد کمی از منابع اطلاعات نادرستی درباره آموزه‌های بیان و بیانیه در بر دارند. برای نمونه شهرستانی می‌نویسد: بیان می‌گفت علی علیه السلام در ابرهاست و رعد صدای اوست.^{۳۷} این مطلب آمیختن تعالیم بیانیه با آموزه‌های یکی دیگر از فرقه‌های متقدم، یعنی سبأ ییه، طرفداران عبدالله بن سبأ، می‌باشد. شهرستانی همچنین گزارش می‌کند که بیان از رجعت یا برگشت امام علی علیه السلام پس از مرگ یا غیبت سخن می‌گفت.^{۳۸} اما چنان که دیدیم، بیانیه در حقیقت برگشت ابوهاشم را به عنوان مهدی انتظار می‌کشند. با توجه به اینکه بر اساس اسناد، ابوهاشم برای بیان و طرفدارانش اهمیت داشت، کاملاً محتمل است که اشاره شهرستانی به علی علیه السلام اشتباه باشد. به طور کلی بیشتر گروه‌های غالی شیعه مانند منصوریه، جناحیه، خطابییه و راوندیه معتقد بودند مهدی منتظر آنان شخص دیگری غیر از علی علیه السلام است.

در بررسی تأثیر بیان و پیروان او بر اندیشه و تاریخ اسلامی یک نکته بسیار مهم آن است که بیان اولین غیرعلوی و غیرهاشمی بود که ادعای امامت کرد. ادعای بیان در اینکه یک علوی او را برای امامت نامزد کرده است، تأسیس یک سنت مهم بود. بدعتگذاران بعدی شیعه که ارتباطی با علی علیه السلام یا نسل او نداشتند، ادعاهای مشابهی داشتند و در بسیاری از موارد نقش خود را در رهبری جنبشهای معترضانه اجتماعی - سیاسی توجیه می‌کردند. به علاوه به نظر می‌آید که بیان اولین رهبر فرقه‌های غالی بود که تفکر در ذات خدا بخش مهمی از عقاید مذهبی آنان است. بی تردید این پرسش اهمیت بسیاری برای توده عظیم مسلمانان داشت که برای آنان اسلام سنتی یا خدای متعالی‌اش پاسخهای رضایت‌بخشی نداشت. می‌توان چنین تأملی را تلاشی برای ایجاد نوعی رابطه شخصی شده با خدا در نظر گرفت. اینکه چنین ارتباطی یک نیاز مهم را بر آورده کند، بعدها از راه موفقیت عمومی صوفیه ثابت شد.

به استثنای هاشمیه، بیان و طرفدارانش ظاهراً اولین شیعیان غالی بودند که شکلی از تفسیر نمادین قرآن را به کار گرفتند. تفسیر قرآنی با این تنوع بعدها در اندیشه شیعه گسترش یافت. البته این نحوه تفسیر بیشتر به دست اندیشمندان و فعالان بعدی شیعه جا افتاد. این گونه تفسیر اهمیت ویژه‌ای در تشیع اسماعیلی پیدا کرد که از راه خطابییه آن را دریافت کرد.^{۳۹} با تردید می‌توان گفت ظاهراً بیانیه اعتقاد داشت که رهبر آنان حاوی جزئی الهی بود و با این اعتقاد، اندیشه‌ای مهم در شیعه معتدل به وجود آورد. مطابق این مفهوم امام یک موجود معنوی باقی

می‌ماند، اما جزئی از الوهیت در او قرار داده می‌شود، به وسیله چیزی که ممکن است تجسد جزئی نام بگیرد. تمایز مهمی میان این نظر و نظریه تجسد کامل وجود دارد که طبق آن گفته می‌شود شخص تجسم خداست.

اعتقاد به انتقال نبوت برای اولین بار در جزم‌گرایان شیعه، با بیان و گروه او آغاز شد. اما اینکه گفته‌اند حمزه بن عماره و مختار هم نوعی ادعای نبوت داشته‌اند، بدان معنا نیست که آنها به جانشینی نبوت مبتنی بر تعیین شخص قبلی بیندیشند، آن گونه که بیان و بیانیه معتقد بودند. نظریه آشکارتر و معروف‌تر ادامه نبوت، بعدها توسط ابومنصور عجمی و فرقه‌ای که رهبری او را پذیرفتند ظاهر شد. انتقال و ادامه نبوت از نظر بنی‌امیه رفض جدی به شمار می‌آمد، زیرا این دیدگاه نسخ یا انتقال وحی یا خاتمیت محمد ﷺ را مطرح می‌کند که حکومت اسلامی و در نتیجه حکومت بنی‌امیه بر آن تکیه دارد. صرف نظر از هر گونه تعصب نسبت به حاکمان خاص، حقیقت این است که رسالت محمد ﷺ در بنیان حکومت اسلامی و در نتیجه حکومت بنی‌امیه قرار دارد. هر تلاشی برای تغییر یا افزودن بر وحی، این حکومت را تهدید می‌کند.

چنان که دیگر پژوهشگران نوشته‌اند، ممکن است بیان و بیانیه اندیشه‌های غیراسلامی خاصی را در اندیشه شیعی غالی طرح کرده باشند. بی‌شک عقیده به دو خدا ریشه‌ای غیراسلامی دارد، گر چه مشکل است - اگر نگوئیم غیرممکن است - که بررسی شود تا چه اندازه این مطلب از دیگران وام گرفته شده است. در عین حال روشن است که بیشتر آموزه‌های این گروه سرانجام ریشه از اسلام گرفته است.

در تحلیل نهایی، فعالیت‌های بیان و بیانیه و دیگر گروه‌های غالی شیعه در دوره بنی‌امیه، به دلیل برخورد آنها با حاکمان شام اهمیت بسیاری دارند. نامعقول است گفته شود که هر یک از گروه‌های شورشی به طور جداگانه تهدیدی جدی برای قدرت اموی بوده باشند. اما ممکن است گفته شود که شورشها یا حرکت‌های مکرر دولت ستیز، که در میان فرق رایج بوده است، عراق و گاه منطقه ایران را در وضعیت آشوب و تلاطم نگه داشته است. بالاخره این اضطراب دائمی قدرت حاکمان اموی را تضعیف نمود. قیام‌های شیعیان غالی از جمله بیان و طرفدارانش محرکی سخت و دائمی در بدنه سیاست اموی ایجاد کرد.

طالع

سال هجری - شماره - ۲۵ - بهار ۱۳۸۷

پی‌نوشتها:

۱. شیخ طوسی، رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، تحقیق رجایی، قم: آل‌البیت، ج ۲، ص ۵۹۰ با عنوان بنان؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷، ج ۵، ص ۲۴۶ برائت از مفره و بیان.
۲. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، تحقیق هلموت ریتز، دارالنشر، ۱۴۰۰ ق، ص ۶۶.
۳. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، نجف: مطبعة حیدریه، ص ۲۸ و ۳۴.
۴. مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاریخ، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۳۰.
۵. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۸.
۶. همان.
۷. مرتضی ابن داعی رازی، تبصرة العوام، تهران: ۱۳۱۳، ص ۱۶۹. عبارت رازی چنین است: «او صاحب مخاریق و نیرنجات بود و ادعا کرد زهره را می‌خواند و اجابتش می‌کند.» به نظر می‌رسد آن را از مقالات الاسلامیین (ص ۵) گرفته است که فقط گزارش می‌کند بیان «ادعا می‌کرد زهره را می‌خواند و اجابت می‌شود» و نام این کار را نمی‌توان جادو گذاشت. بنابراین، نمی‌توان به سخن تبصرة العوام چندان اعتماد کرد.
۸. ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۴۴.
۹. مجهول المؤلف، العیون و الحدائق، بریل: ۱۸۷۱، ص ۲۳۱.
۱۰. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.
11. Islam and the Integration of Society p. 109.
۱۲. أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری، انساب الأشراف، تحقیق زکار / زرکلی، بیروت: دارالفکر، ط الأولى، ۱۹۹۶، ج ۳، ص ۳۰۷.
۱۳. عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم المعروف بابن‌الانثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر - دار بیروت، ۱۹۶۵، ج ۵، ص ۲۰۹؛ ابوالمظفر الاسفرائینی، التبصیر فی الدین، بیروت: عالم‌الکتب، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۲.
۱۴. نویسنده مرگ عبدالله را در سال ۷۴۷ یا ۷۴۸ دانسته است که مطابق ۱۲۹ یا ۱۳۰ هجری است لیکن قول دیگری مرگ او را در سال ۱۳۱ می‌داند. بنگرید به: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۲.
۱۵. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۸؛ عبارت نوبختی چنین است: «اصحاب بیان منتظرون رجوعهم و رجوع اصحابه و یزعمون ان محمد بن حنفیه یظهر بنفسه بعد الاستتار عن خلقه ینزل الی الدنیا و یتکون امیر المؤمنین.» با توجه به این عبارت برداشت و نتیجه‌گیری تا کر قابل تأمل است.
۱۶. اعتقاد به مهدی در میان شیعیان برگرفته از روایات پیامبر و صحابه است که نیم قرن پیش از قیام مختار مطرح بوده است.
۱۷. نشوان الحمیری، المحور العین، قاهره: ۱۹۴۸، ص ۱۶۱.
۱۸. نام محلی است نزدیک شام (امان امروز) که عباسیان دعوت مخفی خود را از آنجا هدایت می‌کردند.
۱۹. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، منهاج السنة النبویه، قاهره: ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۴۰۱.
۲۰. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ص ۳۷.
21. F.C. Burkitt The Religion of the Manichees P.38.

- ٢٢.عبدالقاهر بن طاهر البغدادي، *اصول الدين*، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠١، ٣٣١/الانساب، ج ٢، ص ٣٨٧ و ج ٤، ص ٢١٩.
- ٢٣.عبدالقاهر بن طاهر البغدادي، *الفرق بين الفرق*، قاهره: نشر الثقافة الاسلامية، ١٩٤٨، ص ١٤٥.
- ٢٤.الكامل، ج ٥، ص ٢٠٩.
- ٢٥.محمد بن عبدالكريم شهرستاني، *الملل والنحل*، تحقيق كيلاني، قاهره: ١٩٦١، ج ١، ص ١٥٢؛ شمس الدين محمد ذهبي، *ميزان الاعتدال*، بيروت: دارالمعرفة، ١٩٦٣، ج ١، ص ٣٥٦.
- ٢٦.حسن بن موسى نوبختي، *فرق الشيعة*، ص ٣٤.
27. Shorter Encyclopedia of Islam, p179-183.
- ٢٨.الملل والنحل، ج ١، ص ١٥٢.
- ٢٩.عبدالقاهر بن طاهر البغدادي، *اصول الدين*، ص ٧٣.
- ٣٠.عبدالقاهر بن طاهر البغدادي، *الفرق بين الفرق*، ص ١٤٦.
- ٣١.شيخ طوسي، *رجال الكشي*، ج ٢، ص ٥٩٢.
32. Marcion and his Influence , p 70- 74.
- ٣٣.محمد بن اسحاق النديم، *الفهرست*، تحقيق رضا تجدد، تهران: بي تا، ص ٤٠٢.
- ٣٤.الفرق بين الفرق ص ١٤٥؛ تبصرة العوام، ص ١٦٩.
35. Prophecy and Dirination p. 20.
- ٣٦.ابن قتيبه الدينوري، *عيون الاخبار*، قاهره: ١٩٦٤، ج ٢، ص ١٤٨.
- ٣٧.الملل والنحل ج ١، ص ١٥٢.
- ٣٨.همان.
39. Bayan ibn Sim'an , Marshall G.S. hodgson , Encyclopedia of Islam.

طهر